

نسبت به دلالت حدیث بر اثبات مراد، باید گفت:

تامل در متن طولانی روایت¹ می‌رساند که این حدیث دال بر آن چه مستدل از آن برداشت کرده است، نیست و منشأ اشتباه مستدل، تقطیع حدیث است! و این آسیبی است که در صحن استنباط، زیاد رخ می‌دهد! توضیح این که متن مورد اشاره، در جواب نامه‌ای است که معاویه - علیه ما علیه - به امام - علیه السلام - نوشته است، در آن نامه معاویه از امام - علیه السلام - درخواست می‌کند:

«...فأمكنني من قتل عثمان حتى اقتلهم و اسلم الامر لك و أباعك انا و جميع من قبلي من اهل الشام!»

این جاست که امام - علیه السلام - در واقع می‌فرمایند:

تو وظیفه داری بیعت کنی و شرط هم نگذاری؛ زیرا «الواجب في حكم الله و حكم الاسلام على المسلمين بعد ما يموت امامهم او يقتل - ضالاً كان او مهتدياً، مظلوماً كان او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم - ان لا يعملوا عملاً...» با تصریحی که امام - علیه السلام - به حالات گوناگون امام الناس می‌کنند، معلوم می‌شود که امام - علیه السلام - فقط ناظر به حکومت صحیح و حق نیستند، بلکه می‌خواهند واقعیتی را به رخ معاویه بکشاند و به ضرورت حضور امام اشاره کنند، بدون این که در صدد بیان اعتبار یا عدم اعتبار شرعی رأی مردم باشند. جالب این که امام - علیه السلام - در ادامه می‌فرمایند:

«هذا اول ما ينبغى ان يفعلوه ان يختاروا اماما يجمع امرهم ان كانت الخيرة لهم و يتابعوه و ان كانت الخيرة الى الله عزوجل و الى رسوله فان الله قد كفاهم النظر في ذلك و الاختيار و رسول الله - صلى الله عليه و آله - قد رضى لهم اماما و امرهم بطاعته و اتباعه و قد بايعني الناس بعد قتل عثمان و بايعني المهاجرون و الانصار بعد ما تشاوروا بي ثلاثة ايام...». و در ادامه می‌فرمایند: ان كان الله - عزوجل - التي يختار له الخيرة فقد اختارني للامة و استخلفني عليهم...»

بنابراین امام - علیه السلام - به معاویه می‌فرمایند: اگر معتقد به امامت منصوب من الله هستی، من آن امام منصوبم و اگر چنین باوری نداری و معتقدی که امام باید با بیعت و اختیار مردم باشد - که حداقل در اثبات چنین وانمود می‌کنی - باز هم، این من هستم که مردم با من بیعت کرده‌اند؛ بنابراین، این حرف‌ها چیست که نوشته‌ای؟! با این توضیح، داوری راجع به دلالت این حدیث بر آن چه ادعا شد را به مخاطب محترم وا می‌گذارم!

به این همه باید افزود که حتی فقره مورد استدلال - بدون توجه به سیاقی که بیان گردید - دلالت دارد که مردم باید شخصی را اختیار کنند و بر محور او بچرخند لکن آیا باید بر محور امام منصوب بچرخند یا گزینه دیگری مطرح است، این فقره دلالت بر آن ندارد. دقت شود.

با توضیحی که داده شد نسبت به امر سوم (صدور نص از معصوم - علیه السلام - به انگیزه بیان شریعت) نیز باید تردید کرد و گفت: امام - علیه السلام - بر اساس مبانی مختلف در جدال احسن با معاویه بیانات خود را ارائه کرده‌اند و الا آن چه به حسب ادعا فرموده‌اند، به طور قطع در مورد خود ایشان، موضوع ندارد.

10. نصوصی پراکنده در متون دینی

با جستجو در متون دینی می‌توان به نصوصی برخورد کرد که گفته شده: در مجموع می‌تواند مثبت مدعا باشد. به عنوان نمونه به نصوص ذیل، استدلال یا استشهاد شده است:

أ. آن چه از پیامبر عظیم الشان - صلی الله علیه و آله - در پیوند با جنگ موته صادر شده است، با این متن: «قال صلی الله علیه و آله: امیر الجیش زید بن حارثة، فان قُتِلَ فجعفر بن ابی طالب؛ فان قُتِلَ فعبد الله بن رواحة، فان قُتِلَ، فلیرتض المسلمون من احبوا».² در وجه استدلال به فقره محترم گفته شده: «فوض - صلی الله علیه و آله - انتخاب الامیر بعد ابن رواحة الی انفسهم، فیظهر منه صحّة ذلك و انعقاد الامارة له باحکامها و لوازمها التي منها لزوم التسليم و الطاعة».³

ب. «ان رسول الله - صلی الله علیه و آله - قال: لا یحل لثلاثة نفر یكونون بأرض فلاة الا أمروا علیهم احدهم».⁴ دراستدلال به این روایت گفته شده: «یعلم بذلك ان الاجتماع لا یصلح و لا ینتظم الا بامیر و انه تصلح الامة لانتخابه اذا لم یکن منصوباً».⁵

ج. از امام حسین - علیه السلام - در جواب کوفیان:

«انی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل؛ فان کتب الیّ انه قد اجتمع رأی ملائکم و ذوی الحجی و الفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم و قرأت فی کتبکم فآئی اقدم الیکم وشیکاً».⁶

گفته شده:

«... الامام - علیه السلام - جعل الملائک رأی الملائک و ذوی الحجی و الفضل ای اهل الحل و العقد المستعقب قهراً لرضا الامة و رأیها».⁷

د. ...

نقد و تحلیل

در نگاه اتمیک و موردی گاه گفته می‌شود:

فقراتی که ذکر شد و نمونه‌های زیادی که از این قبیل می‌توان یافت، هیچ کدام مثبت مدعا نیست. مدعا: مشروعیت حکم به نصب الاهی یا رأی مردم و نبود نصب عام برای غیر زمان حضور امام - علیه السلام - است و این در حالی است که این مدعا از فقرات فوق، قابل دریافت نیست. حداقل جوابی که مخالفان استدلال به این فقرات و قائلان به عدم اعتبار شرعی رأی مردم می‌دهند، ادعای نصبی است که ایشان برای عصر غیبت دارند. البته نمونه‌های فوق، هرکدام جواب خاص خود را هم دارد که با تامل روشن می‌گردد و نیازی به بیان آنها در مجال حاضر نیست.

2. تاریخ یعقوبی، ج2، ص49و...

3. دراسات فی ولایة الفقیه، ج1، ص510.

4. سنن ابی داود، ج2، ص34.

5. دراسات ... به وصف سابق.

6. ارشاد مفید، ص85.

7. دراسات ...، ص509.